

نگاهی به روایت ماندایی رستم و سهراب از دریچه نشانه‌شناسی

فرشید دلشاد

ماندا سرزمین عرب‌زبانی است پیوسته عراق عجم که یکی از روایت‌های گونه‌گون رستم و سهراب در آن شکل یافته است که خود نیز دو گونه شاخصه متفاوت را دربر می‌گیرد. یکی روایت تراژیک و بدفرجام که فرزند رستم (یزد) در آن جان می‌سپارد و دیگر روایتی بلند و جذاب و در عین حال توصیفی است که با فرجامی خوش پایان می‌پذیرد.

راویان کهن این حماسه مدعی‌اند که رستم پهلوانی نه سیستانی و ایرانی تبار، بل پهلوانی افغانی از حماسه‌سازان اساطیری ماندایی است. آنچه در این روایت، جلب نظر می‌کند، ظهور و بروز باورهای آیینی و ژرفنای اندیشگی این حماسه در روایت ماندایی است.

حماسه رستم و یزد، پرشدن یک جاافتادگی

در روایت ماندایی رستم و یزد (سهراب)، شخصیت رستم علاوه بر آنکه نماد یک پهلوان زورآور و بی‌همال در سراسر این داستان نیک فرجام است، فردی است که به گونه‌ای چشمگیر با آیین‌ها و مناسک قومی فرهنگ ماندایی که خود آمیزه‌ای از تمدن‌های باستانی است، پیوند دارد.

در کنار فرهنگ اساطیری و آیینی ماندایی، شاخص‌هایی از نمادهای آیینی فرهنگ نصرانی - یهودی و اسلامی نیز در خلال داستان و در پیرنگ محتوایی حماسه به چشم می‌خورد که به نوبه خویش تحلیل خواهد شد.

تفاوت اساسی روایت ماندایی با روایت شاهنامه در آن است که در این روایت، وقتی رستم ناآگاهانه بر فرزند خود یزد زخم می‌زند، دست به دامان سیمرغ می‌شود و شفای او را از آن نیروی جاودانه توتمی طلب می‌کند و این عنصر داستانی پرشدن یک جاافتادگی است در محتوای معنایی حماسه فردوسی. حال آنکه خاندان رستم که در تنگناهای خود پیاپی از سیمرغ یاری می‌خواهند، در این هنگامه فاجعه‌گون یعنی نزع سهراب این کار را نمی‌کنند و حتی اشاره‌ای نیز به توتم سیمرغ چونان یاور باستانی خاندان سام نمی‌شود. سیمرغی که سام را یاری می‌نمود، پرورنده زال بود و به نیروی ماورایی خویش زایش رستم از پهلوی رودابه را یاری کرد، در این وانفسای اسفناک به یاری آنان نمی‌شتابد یا بهتر بگوییم فرا خوانده نمی‌شود. خواننده شاهنامه اگر روند اساطیری این منظومه را پی‌گیرد، بی‌شک این پرسش را از خویش یا سراینده حماسه می‌کند که چرا سیمرغ با آن توانایی شگرف ماورایی خود در این کشاکش مرگ‌آفرین به یاری یگانه فرزند برومند رستم یعنی سهراب نمی‌شتابد؟

فردوسی یا به تعبیر بهتر، راویان کهن این حماسه تراژیک با زیرکی قابل ستایشی

زال را از این وانفسای رنجشناک بیرون کشیده اند، همان زالی که عامل اصلی ظهور و بروز نیروی فراباشنده سیمرغ در روند شاهنامه و واسطه میان او و انسان های خاکی است زیرا که پرورده دست سیمرغ به شمار می رود. در هر حال زال تا پایان تراژدی یعنی زمان سوگواری بر نعش نواده خود به پیرنگ داستان فرا خوانده نمی شود.

راویان کهن حماسه ماندایی رستم و یزد، این جای خالی را جبران کردند یا شاید از ابتدا روایت به همین گونه بوده است: سیمرغ این نیروی ماورایی در بزنگاه ساختار مرضوعی داستان سر می رسد و طبیعی است که با یاری او داستان از اوج به مرحله گره گشایی و واشکافی دست می یابد.

روایت بازگونه، طرح یک مسئله

در مورد روایت ماندایی رستم و یزد می توان احتمال دیگری نیز عنوان کرد: به نظر می رسد که ساختار نخستین نبرد رستم و سهراب به گونه ای دیگر بوده است؛ با این شاکله که رستم پیشاپیش فرزند خویش را بازشناخته است؛ یعنی پیش از نبرد. او با آگاهی تمام سینه فرزند خود را برمی شکافد اما ظاهراً بر اساس رقت قلب خاص و عواطفی که ویژه باورهای آیینی شرقی و به خصوص ایرانی است، مسئله بازشناخت فرزند بعدها در ساختار شاهنامه در موقعیتی پس از مرگ سهراب آشکار می گردد تا به این وسیله از سوئی به رستم چهره ای مردمی و شرافتمند بازبخشد (که پدر این گونه با قساوت سینه فرزند خویش را نمی خلد که البته همخوان با روایت های دیگر چالش پدر و فرزند در اساطیر جهان نیست) و هم جنبه تراژیک و فاجعه آمیز داستان مشهودتر می گردد.

روایت ماندایی و آمیزش های آیینی

در اینجا باید اشاره ای به تداخل فرهنگ قومی و باور آیینی ماندایی با فرهنگ ها و بینش های سریانی (مسیحی، یهودی، اسلامی) بنماییم.

رستم در روایت ماندایی، هم چون روایت شاهنامه مردی دیندار، دانشور و دلاور است. سیمرغ در مرحله ای که یزد از پدر خویش رستم زخم برداشته، او را دلداری می دهد و می گوید:

باکی نداشته باش خستگی تو درمان خواهد یافت ولی شرطش این است که رستم یک سال تمام تو را بر سر خویش حمل نماید و من هر یکشنبه خواهم آمد و به تو نیرو خراهم داد تا بتوانی بدون خورش زندگی کنی.

چنان که می دانیم، در باورهای آیینی و اساطیری شریعت حضرت مسیح (ع) روز یکشنبه جدا از آنکه روز عید پاک و رستاخیز مسیح است، روز خاص کمک به بینوایان و خورش رساندن به آنان است و علاوه بر آن حضرت مسیح (ع) شماری از معجزات خویش، از جمله شفای بیماران و نیز برکت دادن مانده ایشان را در این روز تقدیس یافته انجام می دهد؛ لذا هیچ بعید و دور از ذهن نمی نماید که شاخصه هایی از فرهنگ مسیحیت آن سامان در روایت ماندایی رستم و سهراب - روایت رستم و یزد - نفوذ کرده باشد.

در جایی دیگر به جغرافیای مسیحیت نیز اشاره شده است: هر یکشنبه سیمرغ در جای خوش آب و هوا در نزدیکی رود کارون، در جایگاهی به نام الطیب که به نصارا و ماندایی ها تعلق دارد و خالی از هرگونه جانور مضر چون مار و پشه و کژدم است، می آید و اندام جوان را زبان می کشد و از این راه یک سال تمام به جوان نیرو می دهد. سرانجام روزی که باید جوان زندگی خود را از سر بگیرد، فرا می رسد.

در جایی دیگر نشانه هایی از فرهنگ اسلامی - ایرانی در روایت ماندایی ریشه دوانده است. به عنوان مثال آنجا که یزد فرزند رستم جان دوباره می یابد:

و روان جوان خردک خردک نیرو گرفت، چشمان او درخشید و روی به سیمرغ کرد و خندید، سپس عطسه ای کرد و برخاست. با این عطسه جان او به تنش بازگشت زیرا

بازمی‌گردد. نظیر این باور در تاریخ بلعمی آشکارا آمده است:

((خدای خواست که این اندیشه‌ی وی آشکار گردد و جان را بفرستاد تا به آدم اندر شد. به دهان و به گوش فرو شد و به سرش برشد و روی و دهان و بینی راست شد. پس همچنان به گوش فرو شد و به شکم رسید و تا به ناخن پای فرو شد. هرکجا که آنجا رسیدی، آنجای از گل همه استخوان و پی گشتی و زیر آن گوشت برآمدی و به حدیث اندر آیدون آمده است که چون جان به سر وی اندر بگشت و به روی و چشم و بینی برسد، عطسه داد. جبرئیل علیه السلام برش ایستاده بود گفت بگوی ای آدم الحمدلله! چون بگفت خدای تعالی گفت: یرحمک ربک. پس چشم باز کرد و بهشت را بدید.))

این نشانه دال بر آن است که فرهنگ کهن اسلامی و در مرحله اول، ایرانی در روایت رستم و یزد بی تاثیر نبوده است.

در جایی دیگر نشانی از فرهنگ یهودی - آرامی کهن در این روایت به چشم می‌خورد. آن‌گاه که یزد توسط سیمرغ شفا می‌یابد، رستم به سوی چشمه‌ای که آن را نیز چشمه مروارید می‌گفتند، رفت تنی به آب شست و رو به شمال ایستاد و رخ خود را به سویی که خورشید و ده فرشته او بر روز فرمانروایی می‌کردند، گرداند و به نیایش پرداخت. پس جامه خود را که تازه شسته بود، پوشید و یزدان پاک را نیایش کرد. در اینجا در زبان پهلوانی از یزدان پاک با واژه عبری آرامی شمش Shemesh یاد می‌شود. هرچه هست، روایت ماندایی رستم و سهراب، جلوه‌ای است از آمیزش رنگ‌ها و فرهنگ‌های یکی از کهن‌ترین حوزه‌های تمدن در جهان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست پایه‌هایی که در جستار فوق از آن بهره گرفته شده است:

۱- گل رنج‌های کهن، جلال خالقی مطلق به کوشش علی دهباشی،
نشر مرکز تهران ۱۳۷۲.

۲- تاریخ بلعمی - محمد بن جریر طبری - به تصحیح دکتر محمد روشن
- تهران - نشر نو - جلد اول.

3. The Mask of God Oriental Mythology Joseph
Campbell Newyork - 1977.

4. Myth and Myth Making
Henryhuck - Penguin books 1970.